

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۴۶ ه.ق - راهیان نور)

### خطبه‌ی شب هشتم

۲۳ تیر ۱۴۰۳

سلام بر روزها و شب‌های انتظار. بر روزهای پرحرارتش و شب‌های پر رمز و رازش. چه کسی توان درک حرارت سینه‌ای را دارد که خلیفه‌ی آتش‌فشان‌های عالم است. همان آتشی که کفر را می‌سوزاند و بر انوار قلب‌ها می‌افزاید. حقیقت جان‌ها را از مشتی پوست و استخوان بیرون می‌کشد تا بزرگی روح خداوندی را به نمایش بگذارد. عاشقانش به سیمای پرحرارتش می‌نگرند. این است مولای همه‌ی دوران‌ها از ازل تا قیامت. پس پروردگار می‌فرماید: از من و اولوالأمر اطاعت کنید. اطاعت گران به دامنش آویختند تا از ریسمانش جدا نشوند. به دورش حلقه زدند، وای بر احوال جانانی که جانانش را نشناسد. روح و جسمش به دریای الطافش گره نخورد. زبانش نامش را بخواند ولی جانش با او بیگانه باشد؛ مانند آنانی که رفتند تا در آینه‌ی وجودشان جان مرده‌ای را به تصویر بکشند که از حقیقت عمری گریخته که زمان‌ها و دوران‌ها را شگفت‌زده نموده و آنان که ماندند به آغوش رحمت الهی رفتند تا بار دیگر از بهشت جانانشان به باغ‌های فردوس سفر کنند و از جانانشان جدا نگردند.

مانند حقیقت جویان صحرای کربلا که به روز دهم عمرشان رسیدند و از امتحان الهی پیروزمند بیرون آمدند. ده روز زندگی کردند و شادان به آغوش پروردگارشان بازگشتند تا صاحب جایگاهی شوند که از آن آمده بودند. امشب نیز به خیمه‌ی یکی دیگر از شهدای کربلا می‌رویم. او از بردگانی است که از بردگی آزاد شده و به سپاه حق پیوسته است. کودکان را به دور خویش جمع کرده و مشغول گفتن قصه‌ای است که همه سر پا گوش هستند. او می‌گوید شما سربازان شجاعی هستید که از میدان جنگ نمی‌ترسید. آمده‌اید تا خاطراتش را در جانتان ذخیره کنید و برای آیندگان فاش کنید. من نیز خاطره‌ای دارم که می‌خواهم بعد از من برای همه فاش کنید، پس خوب گوش کنید.

روز چهارمی بود که در این صحرا بودیم، من مشغول کار بودم، مولایم صدایم کرد و فرمود: آخر کار را چگونه می بینی و من گفتم: آزاده‌ها همواره آزاد هستند و هرگز به دامان بردگی باز نمی گردند و من ریسمان جانم را به مولایم بسته‌ام تا لحظه‌ای بدون او نباشم. اکنون به دریای لطفش متوسل می شوم تا مرا آزاده بخواند و او فرمود: آنان که با حق همراه شوند همواره آزاد هستند و هرگز جز حق را نمی جویند. اکنون منتظرم تا امری را در آغوش گیرم که مولایم می فرماید: همه می روند تا لحظه‌ی موعده از راه برسند. جان‌ها به آنچه در انتظارش بودند برسند. سعادت‌ی که روزش شب نمی شود، طلوع دیگری ندارد، همواره نور است و ظلمتی را نمی شناسد.

مانند عصر کنونی که منتظرانش به طلوعی دل‌بسته‌اند که دیگر غروبی را به دنبال ندارد. همه‌ی عصرها به استقبالش می شتابند تا روزی را آغاز کنند که ندبه و فغانی در پی ندارد. نفسی که همواره او را می خواند اکنون در هوایش نفس می کشد تا همه‌ی دلدادگانش به دورش حلقه زنند و جانشان در پرتو حق از باطل جدا شود. برای اجابت این انتظار او را می خوانیم به دعای:

**اللهم عجل لولیک الفرج**